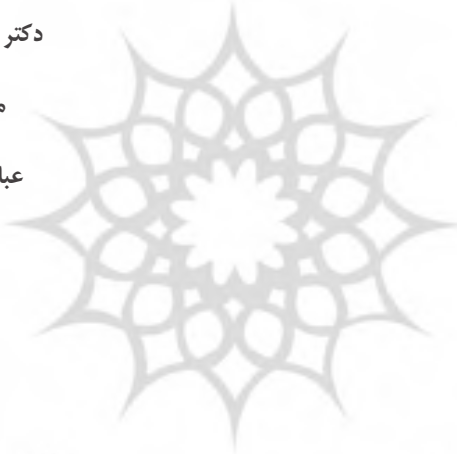


تحلیل تئوریک جایگاه انواع دیپلماسی اجبارآمیز در سیاست خارجی امریکا در قبال ایران (بر اساس تئوری سازه‌انگاری)

* دکتر بهادر امینیان جزی

** محسن عسگریان

*** عباسعلی توتونچی



چکیده

در این مقاله، سعی شده است تا با توجه به نوع تعاملات بین ایران و امریکا در سه دهه گذشته بر اساس چهارچوب نظری سازه‌انگاری، جایگاه استفاده از دیپلماسی اجبارآمیز، ماهیت (یک‌جانبه، چندجانبه بلوکی یا جهانی) و

* عضو هیئت علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه
(bahaminian@hotmail.com)

** کارشناسی ارشد رشته دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل
(m.asgarian@hotmail.com)

*** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان (tutunchia@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۳

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۱، صص ۳۷-۷.

اهداف آن در سیاست خارجی امریکا در قبال ایران بررسی شود. این پژوهش مدعی است که ظهور یا تداوم استفاده از نوع دیپلماسی اجبارآمیز به نوع فضای ناشی از تصورات قوام‌بخشانه ایران و امریکا بستگی دارد. بر این اساس:

۱. نقش بازیگران در روند کنش متقابل نمادین در هر دهه، در تعدیل یا افزایش فرهنگ هابزی بین دو کشور و در نتیجه در چگونگی استفاده از نوع دیپلماسی اجبارآمیز (یک‌جانبه، چندجانبه بلوکی یا جهانی) مؤثر بوده است.

۲. در دهه نخست انقلاب ایران، به دلیل شکل قوام‌بخشانه تصورات دو کشور از نقش خصومت‌آمیز خود، دیپلماسی اجبارآمیز از سوی امریکا به علت فضای دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل شکل چندجانبه بلوکی پیدا کرد.

۳. در دهه دوم انقلاب، ایران در نتیجه تحولات درونی در تلاش برای تغییر نقش ضدسیستمی خود به بازیگری مسئول در عرصه جهانی بود و با وجود تمایلات هژمونیک‌گرایانه امریکا نوع دیپلماسی اجبارآمیز یک‌جانبه و در نهایت همراه با متحدان منطقه بود.

۴. در دهه سوم انقلاب، تمایلات هژمونیک‌گرایانه امریکا با تشدید گرایش‌های ضدسیستمیک ایران در شکل‌گیری فرهنگ هابزی بین دو کشور قوام یافت و در نتیجه دیپلماسی اجبارآمیز امریکا علیه ایران ماهیتی جهانی همراه با تهدید از سوی شورای امنیت داشت.

در پایان، بر این نکته تمرکز می‌شود که تلاش برای عدم قوام‌بخشی رویکرد تهاجمی امریکا و عکس آن یعنی قوام‌بخشی گفتمان تغییر امریکا از سوی ایران از طریق مشارکت فعالانه در سیستم بین‌المللی به عنوان یک کنشگر مسئول، می‌تواند باعث ناکارآمدی ابزار دیپلماسی اجبارآمیز امریکا علیه ایران باشد.

واژگان کلیدی: دیپلماسی اجبارآمیز، نمایش قدرت، سیاست خارجی امریکا، سیاست خارجی ایران، قوام‌بخشی.

مقدمه

صحنه بین‌الملل به دلیل حاکمیت آنارشیک و نبود یک قدرت بالادست، مسلط و مشروع، پیچیدگی‌هایی دارد که عمل در آن را تابع شرایط خاص می‌کند. هریک از بازیگران باید در محیط بین‌المللی منافع و اهداف خود را پیگیری کنند که اغلب در تعارض با سایر بازیگران است. این مسئله در یک محیط آنارشیک فضایی پرتنش را به وجود می‌آورد و هریک از بازیگران می‌کوشند از تمام توان خود استفاده کنند تا از منابع کمیاب بیشتر بهره‌گیرند و اهداف خود را با وجود مخالفت دیگران تأمین کنند. در این فرایند پرتنش و مخاطره‌آمیز، هریک از بازیگران تمام توان خود را به کار می‌گیرند تا رفتار دیگران را تحت تأثیر قرار دهند و تصمیمات و اعمال آنها را مطابق منافع خود شکل دهند.

در طول تاریخ، به‌کارگیری نیروهای مسلح یکی از رایج‌ترین و مؤثرترین ابزار کشورها برای تأثیرگذاری در رفتار دیگران و شکل‌دهی مناسب محیط امنیتی و سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب شده است. در سال‌های اخیر، به علت پرهزینه شدن جنگ و درگیری، گرچه ماهیت به‌کارگیری نیروهای مسلح دستخوش تغییرات بنیادین شده است و هنوز نیروهای مسلح به صورت مستقیم برای اشغال، تغییر رژیم و حمله مورد استفاده قرار می‌گیرند، ولی شیوه‌های پیچیده‌تر، غیرفعال و غیرنمایان‌تر کاربرد نیروهای مسلح، بخش اعظم بهره‌گیری از نیروهای مسلح را به خود اختصاص می‌دهد. این کار ویژه و غالب در عرصه بین‌الملل آن‌چنان اهمیت دارد که بسیاری معتقدند سیاست خارجی کشوری که با نیروهای مسلح حمایت نشود، در بسیاری از موارد می‌تواند بی‌تأثیر و خنثی شود.

در شرایط جدید، به‌کارگیری نیروی مسلح دیگر فقط به شکل مستقیم و

سخت‌افزایی آن در قالب برخورد نظامی و جنگ محدود نمی‌شود و کشورها به طور عمده از تهدید به کارگیری نیروهای نظامی، استفاده از هاله قدرت نظامی و امکان تأثیرگذاری در محاسبات دیگران بهره می‌گیرند. به‌جز مباحث اساسی استراتژیک در قالب بحث بازدارندگی، امروزه بهره‌گیری از انواع مختلف فواید نیروهای مسلح در قالب سیاست‌هایی مانند «سیاست چماق و هویج، دیپلماسی قایق‌های توپ‌دار، دیپلماسی اجبارآمیز، نمایش قدرت و غیره» شیوه‌های نیمه‌سخت و کمتر آشکار بهره‌گیری نیروهای مسلح محسوب می‌شوند که کاربرد روزافزون و گسترده‌ای در صحنه بین‌الملل دارند.^(۱)

امروزه اغلب کشورهای جهان می‌کوشند آن دسته از اهداف خود را که به نیروی نظامی نیاز دارند، نه از طریق جنگ بلکه از طریق تهدید، تأمین کنند. در بسیاری از موارد، موفقیت به معنای به‌کارگیری ابزار تعامل در صحنه بین‌المللی است که با تهدید به کارگیری نیروی نظامی حمایت می‌شود تا طرف مقابل را وادار به انجام عمل خاصی کند؛^(۲) بنابراین، در کنار مفهوم بازدارندگی، مفهوم تغییر در محاسبات حریف به نقش اصلی نیروهای مسلح تبدیل شده است.

هر دو این مسائل، تأثیر در فرایند تصمیم‌گیری کشور هدف را دنبال می‌کنند. موفقیت در بازدارندگی به معنای عدم حمله به کشور است، ولی موفقیت اجبار در آن است که حریف رفتار را تغییر دهد. موفقیت در اجبار ملموس است، ولی عدم حمله مشخص نیست که حتماً به علت موفقیت بازدارندگی بوده است.^(۳)

هدف سیاست اجبارآمیز وادارسازی یک کشور به اقدام خاصی مانند عقب‌نشینی از سیاست‌ها یا مواضع خود، تغییر منش، موضع یا تسلیم شدن به خواست کشور اجبارکننده است. این نوع سیاست به طور عمده به وسیله قدرت‌های برتر و علیه کشورهای ضعیف‌تر به کار برده می‌شود. قدرت برتر با نمایش قدرت یا تهدید به کارگیری قدرت می‌کوشد محاسبات، تصمیمات و اعمال طرف ضعیف‌تر را بر اساس خواست خود تحت تأثیر قرار دهد.

نمونه مشهور این نوع سیاست، به‌کارگیری دیپلماسی قایق‌های توپ‌دار در قرن نوزدهم بوده است که قدرت‌های اروپایی می‌کوشیدند با مانورهای دریایی در سواحل کشورهای ضعیف‌تر آنها را به تمکین به خواست خود وادار کنند.^(۴) برای

مثال، هنگامی که سیاست انگلیس بر جدایی بخش‌هایی از شرق ایران قرار گرفته بود و پذیرش این خواسته برای پادشاهان قاجار سنگین بود، مانور قایق‌های توپ‌دار در سواحل خلیج فارس و تهدید ایران باعث شد که مناطق هرات و شرق خراسان بزرگ به‌راحتی از ایران جدا شوند. این سیاست در طی قرن بیستم به اشکال مدرن تداوم داشته است و ناوهای هواپیمابر قدرت‌های بین‌المللی جایگزین قایق‌های توپ‌دار شدند. در بررسی انجام‌شده میان سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۱۹، حدود ۲۵۹ مورد از کاربرد دیپلماسی قایق‌های توپ‌دار به‌وسیله نیروی دریایی کشورهای مختلف ذکر شده است.^(۵)

نیروی نظامی نقش تعیین‌کننده‌ای در قدرت و موفقیت سیاست خارجی یک کشور ایفا می‌کند. امروزه به‌کارگیری نیروهای مسلح دیگر تنها به شکل مستقیم و سخت آن در قالب برخورد و جنگ محدود نمی‌شود و کشورها به‌طور عمده از تهدید به‌کارگیری نیرو و استفاده از هاله قدرت نظامی برای تأثیرگذاری در محاسبات دیگران بهره می‌گیرند. امریکا به‌عنوان کشوری که بزرگ‌ترین و مجهزترین ارتش دنیا را در اختیار دارد، از این توان خود برای اعمال فشار بر دیگران و اجبار آنان به عمل بر اساس منافع خود بهره می‌گیرد.

جمهوری اسلامی ایران به علت قرارداد داشتن در متن بسیاری از تحولات بین‌المللی معاصر و مقابله با جریان‌های سلطه‌جوی بین‌المللی طی سه دهه گذشته، همواره با اشکال مختلف به‌کارگیری نیروهای مسلح برای تأثیرگذاری در فرایند تصمیم‌گیری داخلی روبه‌رو بوده و خواهد بود؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک حرکت ساختارشکنانه در عرصه داخلی که با تغییرات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی گسترده همراه بود، در عرصه خارجی نیز خواستار تغییر وضع موجود و تغییر در شیوه توزیع قدرت موجود بود. سیاست بازاندیشه‌ای ایران در چهارچوب‌های قدرت منطقه‌ای، به‌طور طبیعی منافع طرفداران حفظ وضع موجود را مورد تهدید قرار می‌داد. در این میان، نوع اتحادها و ائتلاف‌هایی که ایران درصدد ایجاد آن بود متحول شد و نوع تعاملات نیز تغییر کرد.

ایالات متحده از کشورهایی بود که تحت تأثیر تحولات سیاسی داخلی ایران بر منطقه و تغییر توزیع قدرت منطقه خاورمیانه دچار آسیب‌پذیری گسترده می‌شد. این

کشور پس از جنگ جهانی دوم کنترل منطقه نفت خیز خاورمیانه را جزء منافع استراتژیک خود به حساب می‌آورد و پیش از انقلاب از طریق دکترین دوستونی نیکسون کسینجر سعی در تأمین امنیت انتقال انرژی و جلوگیری از سوسیالیزه شدن منطقه داشت. ولی پس از انقلاب اسلامی، نظم منطقه‌ای عربستان - ایران و اسرائیل در مقابل سوریه - عراق دچار تغییر شد. امکان کنترل ایران بر مسیر انتقال نفتی، مسئله صدور انقلاب و اتحاد جدید سوریه - ایران علیه اسرائیل، امریکا را بر آن داشت که در راستای کنترل و نابودی این عامل تهدیدگر منافع تصوری خود به ابزارهای مختلف سیاسی - نظامی، اقتصادی و فرهنگی دست یازد.

با مطالعه رفتارهای گذشته ایالات متحده می‌توان از لحاظ گستره، سه نوع استفاده امریکا از ابزار دیپلماسی اجبارآمیز را علیه ایران مشخص کرد: الف) دیپلماسی اجبارآمیز بلوکی: در فضای دوقطبی جنگ سرد به همراهی بلوک غرب علیه عامل تهدیدزا اعمال می‌شده است.

ب) دیپلماسی اجبارآمیز یک‌جانبه: در مواردی که ادعای امریکا مبنی بر تهدیدزا بودن کنشگری خاص در درون بلوک غرب نیز با مقبولیت همراه نمی‌شود، به‌ناچار به صورت یک‌جانبه به استفاده از ابزار دیپلماسی اجبارآمیز علیه عامل تهدیدزا اقدام می‌کند.

پ) دیپلماسی اجبارآمیز جهانی: زمانی است که امریکا نه تنها موفق به اقناع بلوک غرب به تهدیدزا بودن کشوری خاص می‌شود، بلکه سعی می‌کند با جهانی جلوه دادن آن تهدید، دیپلماسی اجبارآمیز را با پشتوانه رأی شورای امنیت و همراهی دیگر کشورها (حتی رقبا) علیه کشور تهدیدزا به کار گیرد.

طرح پرسش

اشکال دیپلماسی اجبارآمیز در روند تعاملات گذشته ایران و امریکا چگونه و عوامل شدت و ضعف استفاده از این ابزار در سیاست خارجی امریکا علیه ایران چه بوده است؟

ادعای این پژوهش

۱. نقش بازیگران در روند کنش متقابل نمادین در هر دهه، در تعدیل یا افزایش فرهنگ هابزی بین دو کشور و در نتیجه در چگونگی استفاده از نوع دیپلماسی

اجبارآمیز (یک‌جانبه، چندجانبه بلوکی یا جهانی) مؤثر بوده است.

۲. در دهه نخست انقلاب ایران، به دلیل شکل قوام‌بخشانه تصورات دو کشور از نقش خصومت‌آمیز خود، دیپلماسی اجبارآمیز از سوی آمریکا به علت فضای دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل شکل چندجانبه بلوکی پیدا کرد.

۳. در دهه دوم انقلاب، ایران در نتیجه تحولات درونی سعی در تغییر نقش ضدسیستمی خود به بازیگری مسئول در عرصه جهانی بود و با وجود تمایلات هژمونیک‌گرایانه آمریکا نوع دیپلماسی اجبارآمیز یک‌جانبه و در نهایت همراه با متحدان منطقه بود.

۴. در دهه سوم انقلاب، تمایلات هژمونیک‌گرایانه آمریکا با تشدید گرایش‌های ضدسیستمیک ایران در شکل‌گیری فرهنگ هابزی بین دو کشور قوام یافت و در نتیجه دیپلماسی اجبارآمیز آمریکا علیه ایران ماهیتی جهانی همراه با تهدید از سوی شورای امنیت داشت.

به این منظور، برای فهم کنش‌های آمریکا و استفاده از نیروی نظامی برای تأثیرگذاری در دیپلماسی در قبال ایران، بر آن هستیم تا ابتدا نوع تعاملات ایران و آمریکا و عوامل مؤثر در آن را در چهارچوب کلی در یک دوره سه‌گانه بررسی کنیم و سپس میزان استفاده آمریکا از دیپلماسی اجبارآمیز، شکل و اهداف آن را هر دوره شرح دهیم.

در پایان نیز به عنوان دلالت‌های سیاسی و برآیند تصمیم‌گیری این پژوهش، به این نکته تمرکز می‌شود که تلاش برای عدم قوام‌بخشی رویکرد تهاجمی آمریکا و عکس آن یعنی قوام‌بخشی گفتمان تغییر آمریکا از سوی ایران از طریق مشارکت فعالانه در سیستم بین‌المللی به عنوان یک کنشگر مسئول، می‌تواند باعث ناکارآمدی ابزار دیپلماسی اجبارآمیز آمریکا علیه ایران باشد.

به این منظور، از منظر چهارچوب نظری سازه‌انگاری به ترسیم الگویی از تعاملات ایران و آمریکا در سه دوره پرداختیم که لازم است پیش از مباحث محتوایی، ابتدا به بیان این چهارچوب نظری و سپس کاربست آن در تعاملات ایران و آمریکا پردازیم.

بیان چهارچوب نظری و چگونگی کاربست آن در نوع روابط امریکا و ایران

ظهور پدیده‌های جدید در عرصه روابط بین‌الملل که عناصر بنیادین نظریه‌های مسلط روابط بین‌الملل را به چالش می‌کشند، تکانه‌ای برای شکوفایی چرخه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل بوده است. شاید بتوان مهم‌ترین دستاوردهای هر حوزه مطالعاتی را با میزان و کیفیت دستاوردهای نظری آن سنجید؛ زیرا این نظریه است که جهان را در کل با ایجاد ارتباط میان پدیده‌هایی به ظاهر نامرتب و بی‌معنا، معنادار می‌سازند. در واقع، معنای واقعیات خود امری «مبتنی بر واقعیت» نیست و مسئله‌ای نظری است.^(۱)

تلاش‌های نظری به طور عمده معطوف به تشخیص و تبیین نظم‌های مهم در امور بشری و به طور خاص تلاش متفکران سیاسی برای توضیح فرایندها، موضوعات و برآیندهای روابط میان‌دولتی و فرادولتی به شکلی عام است. درباره ماهیت مسئله «نظریه» مکتب‌های مختلف روابط بین‌الملل نظریات متعددی را ارائه کرده‌اند. مثلاً کوینسی رایت آن را مفروضات اساسی می‌داند که با پیوند و نظم‌بخشی به پدیده‌ها، توانایی پیش‌بینی‌پذیری رفتار کنشگران را میسر می‌سازد.^(۲) والتز معتقد است که نظریه قوانینی را توضیح می‌دهد که مشخص‌کننده ارتباطات احتمالی میان پدیده‌هاست.^(۳)

سازهانگاری را باید یک راه میانه بین رویکردهای تفسیری نسبی‌گرا و واقع‌گرایانه دانست. این رویکرد نگرش‌های پست‌مدرنیسم و رئالیسم را برای تحلیل‌های اجتماعی در کنار هم قرار می‌دهد. سازهانگاری مفهوم تکامل شناختی را به عنوان شیوه‌ای برای توضیح ساخت اجتماعی واقعیت ارائه می‌کند.^(۴) آدلر با اذعان به راه میانه بودن این رویکرد بیان می‌کند که در سال‌های اخیر بحث‌های فراوانی در نوشته‌های بین‌المللی درباره نقش «ایده‌ها» در روابط بین‌الملل در گرفته است. این امر را می‌توان در مناظره میان خردگرایان (به طور عمده رئالیست‌ها، نئورئالیست‌ها و نهادگرایان لیبرال) و طرف‌داران شناخت‌شناسی‌های تفسیری مانند پست‌مدرنیست‌ها، پساساختارگرایان و تئوری انتقادی به معنای خاص — مکتب فرانکفورتی‌ها و نظریه‌های فمینیستی — دید. این مناظره تحت تأثیر رویکرد سازهانگاری به عنوان راه میانه قرار گرفته است.

سازمانگاران از لحاظ هستی‌شناسی بر آن هستند که الف) علاوه بر ساختارهای مادی ساختارهای ذهنی نیز در رفتارها مؤثرند؛ ب) رفتار کنشگران برآمده و مبتنی بر هویت آنهاست که درون‌زاد رابطه است؛ و درنهایت پ) کارگزار - ساختار در یک روند قوام‌بخشی دوجانبه باعث شکل‌دهی رفتار می‌شوند؛ بنابراین، فراتر از نگرش‌های تقلیل‌گرایانه خردگرایان قرار می‌گیرند.

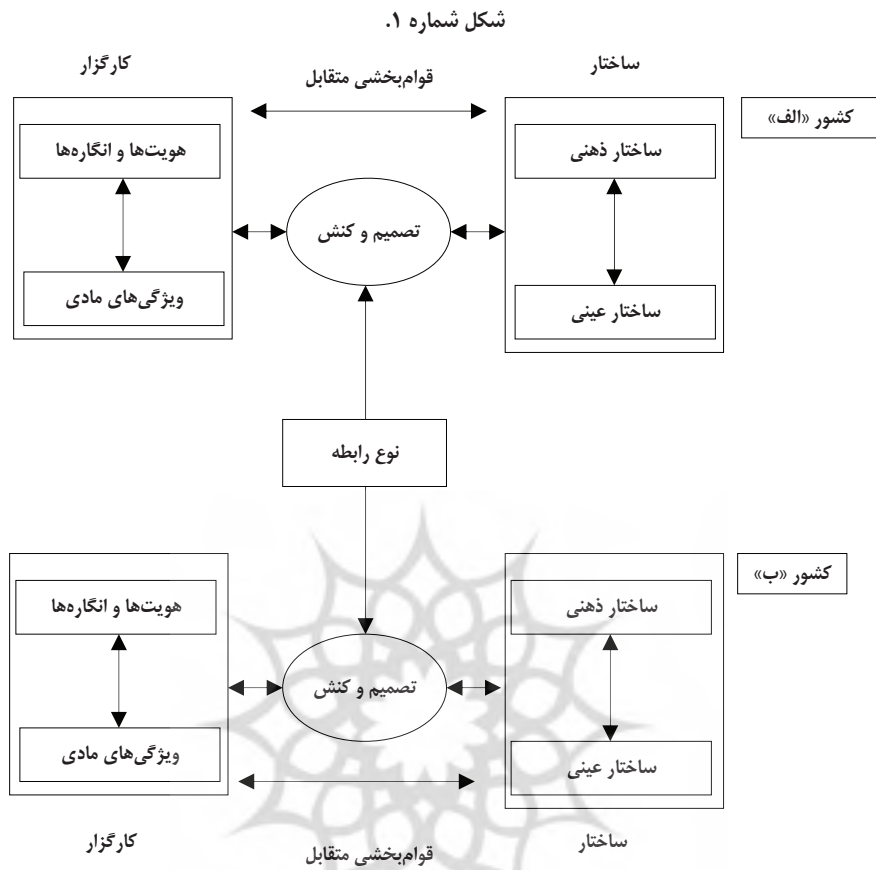
بر این اساس، با توجه به توانایی که سازمانگاری به عنوان «راه میانه» از منظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در عرصه تحلیل و تبیین پدیده‌های بین‌المللی دارد، می‌توان رویکرد راه میانه سازمانگاران را بر اساس جدول زیر نشان داد.

جدول شماره ۱.



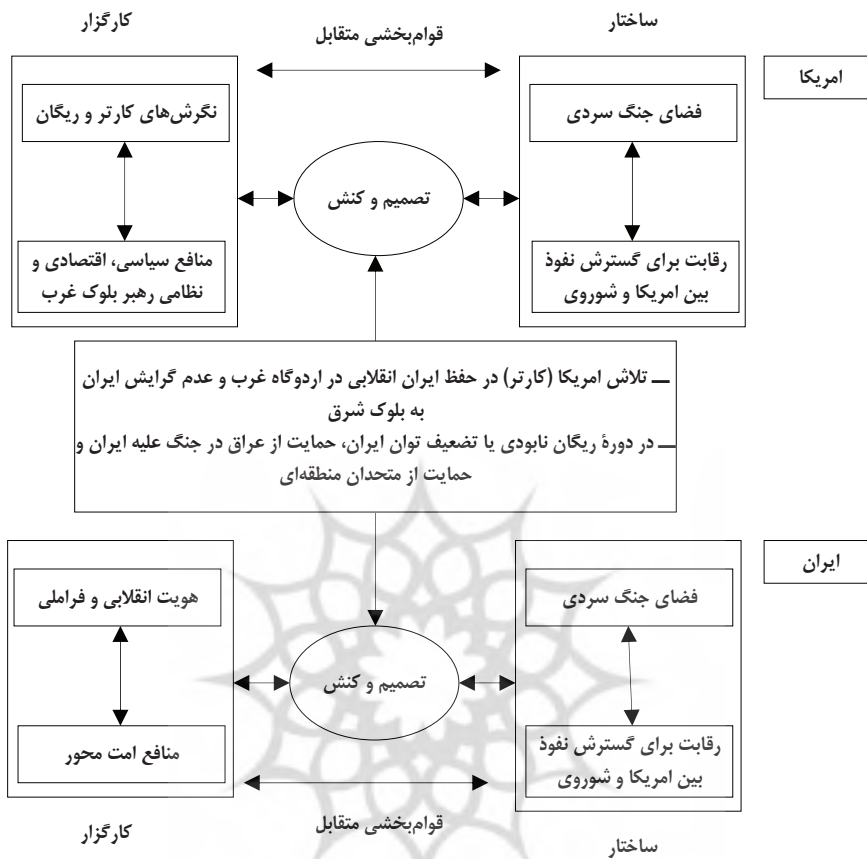
Source: Adler, P 99.

توانمندی‌های این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی (FPA)^۱ را می‌توان در بیان یک استراتژی سیاسی در شکل زیر ترسیم کرد.



روابط ایران و امریکا در دههٔ نخست انقلاب (دیپلماسی اجبارآمیز بلوکی) چهارچوب روابط ایران و امریکا در دههٔ نخست انقلاب براساس الگوی زیر و برگرفته از چهارچوب نظری پژوهش است که پس از ارائه به توضیح آن می‌پردازیم.

شکل شماره ۲.



اصول سیاست خارجی ایالات متحده در دوران جنگ سرد بر پایه اصل تعارضات بین‌بلوکی قرار داشت. به طور طبیعی، در چهارچوب انشقاقات آن دوره، امری که نوع تعاملات را مشخص می‌کرد شاخص قدرت بود و مناطق جغرافیایی نیز با توجه به تأثیرگذاری در توزیع قدرت در ساخت بین‌الملل اهمیت می‌یافتند.^(۱۰) منطقه خاورمیانه به دلیل ذخایر بالای منابع هیدروکربن در چهارچوب رقابت‌های بین‌بلوکی از اهمیت بالایی برخوردار بود. نکته‌ای که اهمیت این منطقه را افزون می‌کرد، امنیتی بودن مسئله نفت در ساختار دوقطبی بود که تمرکز هر قطب بر گسترش نفوذ خود بر این منطقه از یک سو و جلوگیری از نفوذ دیگری معطوف بود؛ بنابراین، اولویت اصلی سیاست خارجی آمریکا در دهه ۷۰ و ۸۰، ممانعت از نفوذ شوروی به منطقه خلیج فارس و نیز جلوگیری از قدرت یافتن متحدان آن

کشور در منطقه حیاتی بلوک غرب بود.

اهداف اصلی امنیتی امریکا در خلیج فارس عبارت بودند از: ۱) امنیت جریان انرژی و کنترل آن؛ ۲) ثبات منطقه و حفظ حاکمیت رژیم‌های طرف‌دار امریکا؛ و ۳) حفظ امنیت اسرائیل.^(۱۱)

به همین منظور، پس از جنگ جهانی دوم در دوره تشکیل نظام دوقطبی، ایالات متحده درصدد هماهنگی کشورهای منطقه در چهارچوب امنیتی فراگیر وابسته به خود است، ولی با وقوع انقلاب ایران، بزرگ‌ترین حامی امریکا در منطقه به بزرگ‌ترین چالش آن کشور مبدل می‌شود. ایران به طور فزاینده‌ای دارای گرایش‌های ضدامریکایی و ضداسرائیلی شد. هرچند با وجود ترس امریکا، ایران غیرمتعهد باقی ماند و به سوی شوروی کشیده نشد، ولی کانون فعال اسلام‌گرایی تهدیدی علیه بقای حکومت‌های وابسته به امریکا در منطقه محسوب می‌شد. در همین راستا، نگرش‌های ضدامریکایی به فعلیت درآمد و با اشغال سفارت امریکا به اوج خود رسید. در چنین شرایطی، واشنگتن با وجود اتحاد بغداد با مسکو، به سوی عراق متمایل شد؛ زیرا شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و عربستان سعودی توانایی بازدارندگی در مقابل ایران را نداشتند.^(۱۲)

صدام حسین نیز که خود حکومتی سکولار در کشوری با اکثریت شیعه داشت و نیز دارای تمایلات شدید برتری جستن بر کشورهای منطقه بود، خود را به عنوان جانشین شایسته ایران مطرح کرد. وی حمله شوروی به افغانستان را محکوم و با عربستان قرارداد عدم تعارض امضا کرد. او در این برهه به انقلاب ایران هم به عنوان تهدید و هم فرصتی تاریخی می‌نگریست و به همین سبب به ایران لشکر کشید.

جنگ فرصت مناسبی بود که امریکا حضور نظامی خود را در منطقه خلیج فارس تقویت کند. مقامات امریکا احتمال مسدود شدن تنگه هرمز و آثار منفی و مخرب قطع صدور نفت به کشورهای صنعتی را به عنوان بهانه و پوشش این اقدام مطرح کردند و کشورهای اروپایی را نیز به یاری طلبیدند. بر این پایه، از ۱۷ مهرماه ۱۳۵۹ به بعد، ظرف مدت سه هفته، تعداد کشتی‌های جنگی امریکایی، فرانسوی، انگلیسی و اتریشی در منطقه دو برابر شد و از ۳۰ فروردن به ۶۰ فروردن رسید.^(۱۳)

پس از آزادی خرمشهر در بهار ۱۳۶۱، حمایت آمریکا از عراق علنی‌تر شد. پیش از این، مقامات رسمی آمریکا چنین وانمود می‌کردند که این کشور در جنگ عراق و ایران بی‌طرف است، ولی پس از شکست‌های عراق در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و تلاش ایران برای ورود به خاک عراق، همین منابع لزوم حمایت از عراق و اقدام عملی در این زمینه را مطرح ساختند.^(۱۴)

امریکایی‌ها در این دوره موازنه نظامی و سیاسی موجود و تعمیق آن را مغایر با نقش هژمونیک خود در منطقه می‌دانستند و این وضع را برای خود بحران جدیدی تلقی می‌کردند؛ از این رو، به جای تن دادن به پایان جنگ و رفتار بر اساس حقوق بین‌الملل، سعی کردند به مدیریت بحران بپردازند و با پیروی از سیاست چماق و هویج و یا تهدید و تطمیع به ایران فشار بیشتری وارد کنند.^(۱۵)

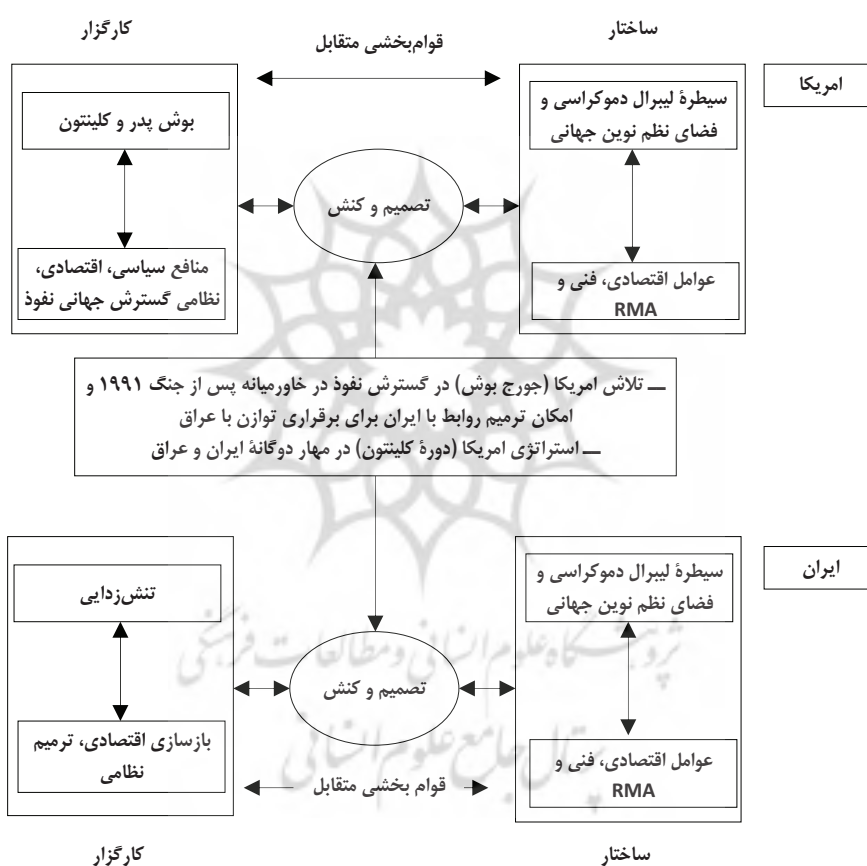
مطابق اظهارات کارشناسان و مقامات امریکایی، هدف استراتژی آمریکا در این مرحله تضعیف ایران و سپس وارد کردن آن به نشستن پشت میز مذاکره بدون مداخله مستقیم است. حتی به این خاطر ایالات متحده علاوه بر دامن زدن به جو بین‌المللی علیه ایران به‌ویژه در سازمان ملل، از راه‌های گوناگون ایران را تحت فشار قرار داد؛ از این رو، در سال‌های پایانی جنگ نقش آمریکا بسیار پررنگ‌تر می‌شود. پس از عملیات کربلای ۵ در ۱۳۶۵ که نقطه اصلی تحول جنگ محسوب می‌شود، تصمیم‌گیرندگان امریکایی مصمم می‌شوند رأساً وارد عمل شوند و کنترل جنگ را در اختیار بگیرند. ناوهای جنگی پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در شورای امنیت (۲۹ تیرماه ۱۳۶۶) وارد خلیج فارس شدند و بنا به درخواست کویت برای اسکورت نفت‌کش‌های این شیخ‌نشین، پرچم خود را بر نفت‌کش‌های کویتی نصب و با این کار، یک عامل فشار جمهوری اسلامی ایران بر کشورهای عربی منطقه که حامی صدام بودند را سلب کرد. همچنین، در این دوره ما شاهد بمباران اسکله‌ها و سکوهای نفتی ایران مانند رشادت، سلمان، مبارک، و ناوهای ایرانی سهند، جوشن و ایران اجر به‌وسیله نیروهای امریکایی هستیم.^(۱۶)

بسیاری از کارشناسان بر این اعتقادند که سیاست جدید آمریکا در مدیریت بحران و دخالت مستقیم نظامی و اعمال فشار سیاسی شدید بر ایران نتیجه داد و مقامات ایرانی بعد از انفجار هواپیمای مسافربری ایران در ۱۲ تیر ۱۳۶۷ به این

نتیجه رسیدند که امریکا و متحدان او اجازه نخواهند داد ایران در این جنگ به پیروزی قطعی برسد.

روابط ایران و امریکا در دهه دوم انقلاب (دیپلماسی اجبار آمیز یک جانبه)
 چهارچوب روابط ایران و امریکا در دهه دوم انقلاب بر اساس الگوی زیر برگرفته از چهارچوب نظری پژوهش است که پس از ارائه به توضیح آن می پردازیم.

شکل شماره ۳.



نوع تعاملات ایران و امریکا در دهه دوم انقلاب ایران متأثر از شرایط کلان نظام بین الملل پس از فروپاشی شوروی و تمایل ایالات متحده به شکل دهی به نظم هژمونیک جهانی است؛ بنابراین، این تعاملات را باید در فرایند شکل گیری و قوام ماهیت روابط بین الملل، روند جایگزین شدن نگرش ها، ساختارها و عملکردهای

نظم در حال زوال با قالب‌های فکری، توزیع قدرت بازیگران و نوع هنجارهای بین‌الملل جدید دانست.

درباره نظم جدید دو رویکرد عمده وجود دارد:

از یک سو، رئالیست‌های ساختاری مانند کنت والتز، جان مرشایمر و کریستوفر لاین بر آن هستند که فروپاشی شوروی مقدمه ورود به جهان چندقطبی است.^(۱۷) آنها با برداشت از نظریه سستی موازنه قوا معتقدند که موقعیت بی‌همتای ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی به‌زودی باعث مخالفت گسترده دیگر کشورهای بزرگ و تلاش برای ائتلاف‌سازی آنها برای مقابله با آمریکا خواهد شد که در چنین شرایطی ایالات متحده الزاماً باید از ادعاهای هژمونیک خود بکاهد و خود را با جهان چندقطبی سازگار سازد.^(۱۸)

از سوی دیگر، برخلاف نگرش چندجانبه‌گرایی متفکران نئولیبرال و نواقع‌گرا، تفوق آمریکا از بُعد نظامی، اقتصادی و ارزشی پس از جنگ سرد باعث گسترش تئوری «ثبات مبتنی بر هژمونی» شد. ایده مرکزی این تئوری این است که سیستم بین‌الملل به یک «دولت مسلط برتر» نیاز دارد که اصول روابط میان بازیگران مهم نظام بین‌الملل را «بیان» و «اعمال» کند.^(۱۹) رابرت کوهن سلطه یک کشور واحد را جزء جدایی‌ناپذیر این تئوری می‌داند.^(۲۰)

به نظر کوهن رهبر جهان باید در شرایط زیر باشد:

۱. بر مواد خام کنترل داشته باشد؛
۲. بر بازار واردات کنترل داشته باشد و کالاهای سایر کشورها را به بازارهای داخلی خود وابسته کند؛
۳. بر منابع سرمایه کنترل داشته باشد؛
۴. بر کالاهای دارای ارزش افزوده کنترل داشته باشد؛
۵. دارای ایدئولوژی مردم‌پسند مانند حقوق بشر و دموکراسی باشد و بر نژادگرایی تکیه نکند؛

۶. بر تسلیحات هسته‌ای نظامی کنترل داشته باشد؛

۷. قادر و مایل به رهبری باشد؛

۸. اقتصاد لیبرال را ترویج و سیاست‌های اقتصادی حمایتی و تعرفه‌ها را

پیشگیری کند؛

۹. بر بازار سهام و نرخ ارز کنترل داشته باشد.^(۲۱)

درباره نوع هژمونی امریکا نیز مباحث زیادی انجام گرفته است. جان ایکنبری در تحلیلی که از موقعیت کنونی امریکا می‌دهد، بر آن است که امریکا اکنون ابرقدرت لیبرال است و هژمونی امریکا تاکنون به خاطر ماهیت نهادینه شده و مستقیم خویش و ارائه دیپلماسی استمرار داشته است. به نظر وی، ایالات متحده به طور سنتی یک هژمونی بوده که علاقه‌ای به ایفای نقش امپراتوری نداشته است، ولی اگر حالت تهاجمی و یک‌جانبه‌گرایی را بدون توجه به نهادهای بین‌المللی در پیش بگیرد، منابع موفقیت خود را تضعیف کرده است.^(۲۲)

با وجود هشدار متفکران نئولیبرال، نئورئال و طرفداران مکتب وابستگی متقابل، طرفداران تئوری ثبات مبتنی بر هژمونی با توجه به تفوق و سلطه بی‌سابقه امریکا در درون پس از جنگ سرد، نظم نوین جهانی را نظمی هرمی می‌دانند و بر آن هستند که ایالات متحده می‌تواند بیشتر از آنچه در جریان جنگ سرد انجام می‌داد، در مداخله نظامی خود در سراسر جهان به صورت گزینشی عمل کند. نمونه‌های عراق، یوگسلاوی، سومالی و هائیتی از این زمره هستند.^(۲۳)

دولتمردان امریکا نیز پس از جنگ سرد با طرح تئوری «نظم نوین جهانی» درحقیقت در جهت تحقق هژمونی بودند. برژنسکی درباره نظم نوین جهانی می‌گوید: «معانی نظم نوین جهانی تاکنون بی‌شمار بوده است و مطمئن نیستم رئیس‌جمهور هم معنای آن را بداند که چیست؟ من نمی‌دانم که معنای واقعی آن چیست؟ در حال حاضر تنها یک ابرقدرت وجود دارد که ایالات متحده است.»^(۲۴)

جرج بوش در سخنرانی «به سوی نظم نوین جهانی» رویکرد هژمونیک‌گرای امریکا را این گونه بیان می‌کند:

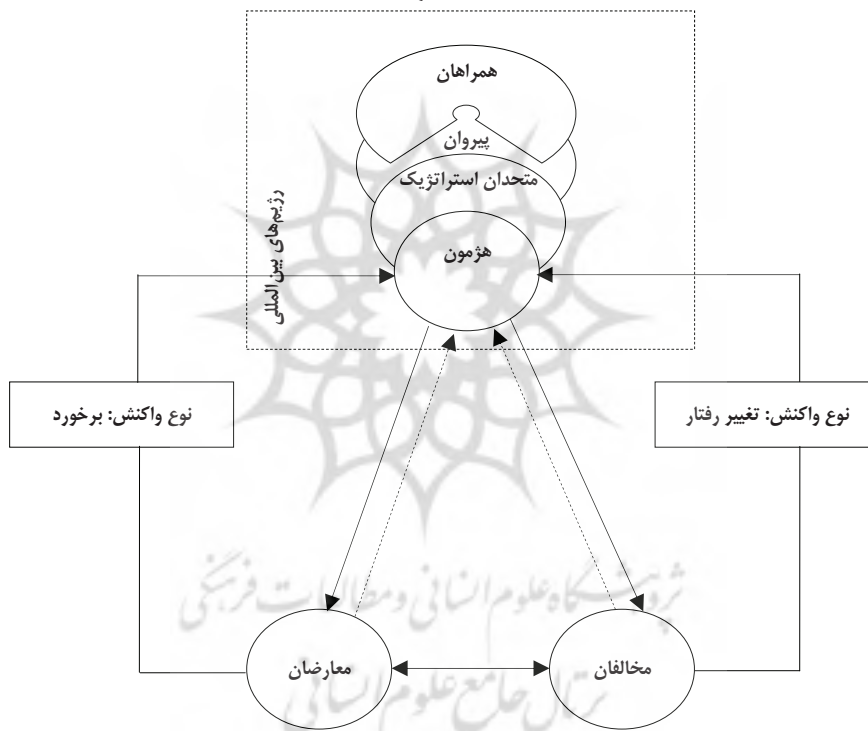
«دوران جدید عاری از خطر کشت و کشتار و دوران پیگیری‌های قانونی با قدرت و امنیت بیشتر است. امریکا و جهان باید از منابع حیاتی عمومی حراست کنند و ما این کار را خواهیم کرد. امریکا و جهان باید در مقابل تجاوز ایستادگی کنند و ما ایستادگی خواهیم کرد.»^(۲۵)

وی در سخنرانی «تأمین آزادی امری دشوار» می‌گوید:

«برای حدود دو قرن امریکا به عنوان الگویی برای آزادی و دموکراسی بوده است... امروز رهبری امریکا اجتناب‌ناپذیر و ضروری است. امید تمام بشریت به ما است و به عهده گرفتن رهبری [جهان] از سوی امریکا نیازمند پذیرش تعهد و از خودگذشتگی است».^(۳۶)

می‌توان منظومه بازیگران در دوره پس از جنگ سرد را در شکل زیر ترسیم کرد.

شکل شماره ۴.



استراتژی خاورمیانه‌ای امریکا در دهه ۹۰ و اشکال دیپلماسی اجباری علیه ایران پس از جنگ ۱۹۹۱ و شکست عراق، محوریت تهدیدهای امنیتی امریکا در منطقه همان‌طور که وزارت دفاع امریکا مطرح می‌کند، حول سه موضوع بوده است:

۱. تهدیداتی که منافع حیاتی ایالات متحده و متحدان کلیدی او را به خطر

اندازد؛

۲. تهدیداتی که منافع اقتصادی کلیدی ایالات متحده را به خطر اندازد؛

۳. تهدیداتی که خطر تهدید هسته‌ای آینده را افزایش دهد.^(۲۷)

در چهارچوب این نوع نگرش به منطقه خاورمیانه، دو کشور بودند که منافع حیاتی آمریکا را تهدید می‌کردند؛ ایران و عراق که ایالات متحده این دو کشور را دولت‌های یاغی می‌نامید.^(۲۸) به تبع این برداشت، استراتژی بلندمدت آمریکا مبنی بر حمایت از یکی از دو کشور ایران و عراق علیه دیگری (حمایت از ایران علیه عراق تا انقلاب ۱۹۷۹ و حمایت از عراق علیه ایران تا جنگ عراق علیه کویت) با توجه به وضعیت پس از جنگ تغییرات بنیادین یافت. بر این اساس، به گفته مارتین/ایندایک مدیر امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی در شورای امنیت ملی، استراتژی جدید انتخاب‌شده کلیتاً بر استراتژی مهار دوگانه و ضعیف نگه‌داشتن هر دو کشور تأکید داشت.^(۲۹) این استراتژی هرچند درباره کشور ایران و عراق هر دو به کار برده می‌شد، ولی اهداف و ابزارهای آن برای هر یک از این دو کشور متفاوت بود. ایندایک رژیم عراق را رژیم جنایتکاری نامید که اصلاح‌ناپذیر است، ولی درباره ایران بیان کرد که دولت کلیتاً مخالف برخی از رفتارهای رژیم ایران است و نه مخالف نظام جمهوری اسلامی؛ بنابراین، اهداف این استراتژی برای دو کشور متفاوت بود: واژگونی یک رژیم و تغییر رویه دیگری.^(۳۰)

پایه‌های سیاسی مهار دو جانبه بر چهار محور استوار بود که عبارتند از: انزوای سیاسی، تحریم اقتصادی، اقدامات پنهانی جاسوسی و فشار نظامی. از منظر سیاسی، ایالات متحده به دنبال انزوای سیاسی و دیپلماتیک ایران از سیستم امنیت منطقه‌ای و جریان صلح خاورمیانه بود. از منظر اقتصادی، تصویب تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق و تحریم یک‌جانبه آمریکا علیه ایران (مثل قانون داماتو) دنبال شد. اقدامات جاسوسی به دست سیا به طور عمده مبتنی بر ارتباطات با اپوزیسیون خارجی بود، ولی فشارهای نظامی که مدنظر این مقاله هستند، به چند شیوه از اوایل دهه ۹۰ انجام گرفت که در زیر به آن می‌پردازیم.

الف) طرح ترتیبات امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای به رهبری آمریکا

این طرح در ۱۰ مارس ۱۹۹۱ در نشست ریاض مورد قبول وزرای خارجه اعضای شورای همکاری خلیج فارس قرار گرفت که در دوران بوش بر اساس بازدارندگی دسته‌جمعی در برابر هرگونه حمله کشورهای خارج پیمان به‌ویژه ایران و عراق ارائه شد و در دوران کلینتون نیز تداوم یافت. طرح جدید امنیتی آمریکا برای تأمین امنیت خاورمیانه پس از جنگ سرد دو رکن اصلی داشت: (۱) خرید تسلیحاتی کشورهای عضو شورا در کنار تحریم تسلیحاتی ایران؛ و (۲) حضور مستقیم آمریکا در پایگاه‌های نظامی در خاورمیانه برای آموزش این کشورها و مانورهای نظامی مشترک.^(۳۱) در زمینه فروش تسلیحات، کشورهای عربی پس از علمیات طوفان صحرا به طور فزاینده خواستار تسلیحات نظامی فوق‌پیشرفته شدند. در سال ۱۹۹۳، عربستان ۳۵ میلیارد دلار معادل ۶۶/۷ درصد بودجه کشور را به خریداری نظامی اقتصادی داد و میزان خرید تسلیحات در سال ۱۹۹۴ هم بالغ بر ۴۰ درصد بودجه کشور می‌شد. سال ۱۹۹۲، کویت ۱/۱ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۳، ۴/۷ میلیارد دلار صرف خرید نظامی از آمریکا کرد. فروش تسلیحات پیشرفته از سوی آمریکا به متحدان منطقه‌ای و تحریم ایران از دستیابی به چنین تسلیحاتی، یکی از ابزارهای فشار بر ایران برای تضعیف نظامی ایران و برتری متحدان منطقه‌ای آمریکا بود.^(۳۲)

ب) استراتژی افزایش حضور در خاورمیانه از سوی آمریکا

دومین شیوه فشار بر ایران از سوی آمریکا، تأسیس پایگاه‌های نظامی در کشورهای منطقه و حضور همه‌جانبه نظامی در خلیج فارس و مانورهای مشترک نظامی با کشورهای عربی به منزله تهدید ایران برای تغییر رفتار بود. آمریکا که تا قبل از جنگ ۱۹۹۱ پایگاه نظامی در منطقه نداشت، پس از جنگ به تأسیس پایگاه‌های زیر دست زد.

جدول شماره ۲. پایگاه‌های اصلی نیروهای امریکایی در خاورمیانه

نیروی هوایی	نیروی دریایی	نیروی زمینی
احمد الجابر (کویت)	منامه (بحرین)	اردوگاه آریجان (کویت)
علی‌السالم (کویت)	اردوگاه کومان‌دو (کویت)	اردوگاه دوحه (کویت)
الظرفا (امارات متحده عربی)	دوحه (قطر)	دهکده اسکان (عربستان سعودی)
الخبر (عربستان سعودی)	هرقده (مصر)	القره (مصر)
دهکده اسکان (عربستان سعودی)	جده (عربستان سعودی)	شرم‌الشیخ (مصر)
مصیره (عمان)	مصیره (عمان)	جزیره تیران (مصر)
المصنعا (عمان)	المحرق (بحرین)	
شاهزاده سلطان (عربستان سعودی)	دیگوگارسیا (اقیانوس هند)	
شیخ عیسی (بحرین)		
ثمریت (عمان)		
العدید (مصر)		

جدول شماره ۳. تأسیسات لجستیکی امریکا در خاورمیانه

نیروی هوایی	نیروی دریایی	نیروی زمینی
فجیره (امارات متحده عربی)	عدن (یمن)	اردوگاه السیلیه (قطر)
شهر کویت (کویت)	عقبه (اردن)	اردوگاه دوحه (کویت)
منامه (بحرین)	جیبوتی (جیبوتی)	اردوگاه اسنوپس (قطر)
مصیره (عمان)	دوحه (قطر)	سایت ۵۱ اسرائیل
شهر سیب (عمان)	فجیره (امارات متحده عربی)	سایت ۵۳ اسرائیل
ثمریت (عمان)	هرقده (مصر)	سایت ۵۴ اسرائیل
العدید (قطر)	جبل علی (امارات متحده عربی)	دمام (عربستان)
	جده (عربستان)	فالکون ۷۸ (قطر)
	مینا الاحمدی (کویت)	دوحه (قطر)
	مینا قبوس (عمان)	جده (عربستان)
	مینا سلمان (بحرین)	جیبیل (عربستان)
	مینا زاید (امارات متحده عربی)	مینا قبوس (عمان)
	پورت سعید (مصر)	مینا سلمان (بحرین)
	بندر سوئز (مصر)	ام سعید (قطر)
		ینبوع (عربستان)

جدول شماره ۴. تأسیسات آموزشی

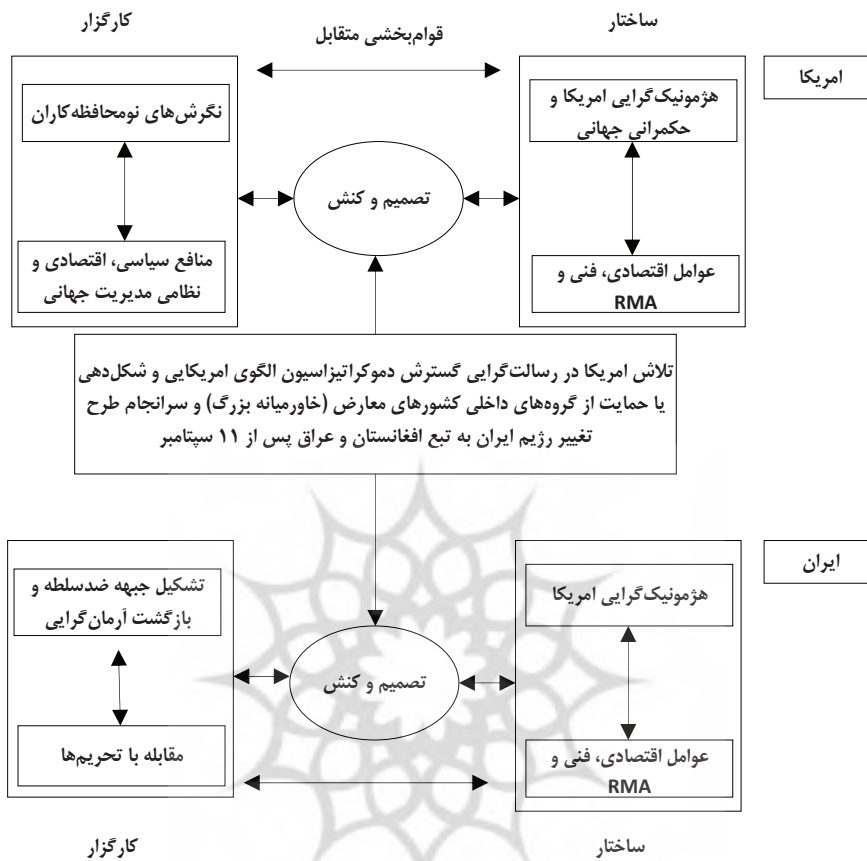
نیروی زمینی	نیروی دریایی	نیروهای هوایی
شهر نظامی مبارک (مصر)	بنی سوئز (مصر)	دمام (عربستان سعودی)
ناحیه عدیری (کویت)	قاهره غربی (مصر)	ظهران (عربستان سعودی)
	شاهد موفق (اردن)	حقوق (عربستان سعودی)
		جده (عربستان سعودی)
		خمیس مشیط (عربستان سعودی)
		شهر ملک خالد (عربستان سعودی)
		ریاض (عربستان سعودی)
		طائف (عربستان سعودی)
		تبوک (عربستان سعودی)

منبع: Global Security

روابط ایران و امریکا در دهه سوم انقلاب ایران و اشکال دیپلماسی اجباری علیه ایران (دیپلماسی اجبارآمیز جهانی)

به قدرت رسیدن نومحافظه کاران پس از دوره کلیتون و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر به منزله نقطه عطف سیاست خارجی امریکا در عرصه جهانی، باعث شد تا جرج بوش با کمک مشاوران نومحافظه کار خود سیاست تهاجمی نوینی را با هدف ایجاد تغییرات گسترده در راستای منافع ملی امریکا اتخاذ کند. برآیند این تغییر رفتار امریکا در خاورمیانه و در قبال ایران را می توان در گذار از سیاست تغییر رفتار ایران به تغییر رژیم دید. چهارچوب کلی تعاملات ایران و امریکا را می توان در شکل زیر ترسیم کرد.

شکل شماره ۵.



ایالات متحده در چهارچوب فضای بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر، با مطرح کردن موضوع مبارزه با تروریسم با وجود همکاری ایران به عنوان حامی اصلی گروه‌های افغانی ضدطالبان در قالب ائتلاف شمال در براندازی حکومت طالبان، از سوی دولت بوش به عنوان یکی از اعضای محور شرارت قرار گرفت که باید برانداخته شوند. بوش در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در نشست مشترک اعضای کنگره و سنای امریکا، از کشورهای عراق، کره شمالی و ایران به عنوان «محور شرارت» نام برد که با تولید سلاح‌های نامتعارف امنیت ایالات متحده و جهان را تهدید می‌کنند. هدف امریکا از طرح ایده محور شرارت، کسب مشروعیت برای اقدام به حمله (به تعبیر بوش پیش‌دستانه و پیشگیرانه) علیه ایران بود که به‌زعم آنها حامی تروریسم، تکثیرکننده سلاح‌های کشتار جمعی و ناقض حقوق بشر بود.

راهکار نومحافظه‌کاران برای رسیدن به این هدف بر سه محور استوار بود:
 ۱. سازماندهی مخالفان ایران متشکل از جمهوری خواهان و دموکرات‌ها که طرح تغییر رژیم ایران را در رسانه‌ها، مراکز سیاست‌گذاری و در میان نخبگان و جامعه آمریکا دنبال می‌کردند؛

۲. کمک مالی و نظامی به گروه‌های ایرانی مخالف رژیم ایران در قالب‌های رسمی؛

۳. افزایش فشار در حوزه‌های داخلی و بین‌المللی برای سلب مشروعیت از نظام و فراهم‌سازی شرایط و زمینه‌های حمله نظامی و فروپاشی ایران.^(۳۳)

سیستم فکری نومحافظه‌کاران در رقابت شخصیت‌های حقیقی و حقوقی (مرکز امریکن اینتر پرایز، مؤسسه مطالعاتی واشنگتن برای خاور نزدیک و هفته‌نامه «جمهوری نو») محورهای عملیاتی را برای سیاست خارجی آمریکا در راستای هدف تغییر رژیم ایران بیان می‌کردند، مثلاً خانم *دانیل پاتکا* در سال ۲۰۰۴ بر آن است که آمریکا باید:

الف) همچون جنگ سرد از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی برای خدشه‌دار کردن اعتبار ایران بهره‌برد، حول محور حقوق بشر تمرکز و از جنبش‌های دانشجویی و کارگری حمایت کند.

ب) اتحادیه اروپا و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را متقاعد سازد که در پرونده هسته‌ای ایران موضع‌گیری مقتدرانه و محکم اتخاذ کند تا پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت ارجاع داده شود.
 پ) رهبری تهدید ایران را مدیریت کند.

بر اساس چنین راهبردی، ایالات متحده از اشکال متنوعی از دیپلماسی اجبارآمیز به صورت مستقیم و غیرمستقیم علیه ایران بهره‌برده است:

الف) نمایش قدرت برای تغییر رفتار ایران در پذیرش تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای به تعبیر کیت پین، از تحلیلگران مرکز مطالعاتی واشنگتن برای خاور نزدیک، دیپلماسی نمایش قدرت آمریکا شامل ترساندن ایران با استفاده از حربه نظامی برای تغییر رفتار خود است.^(۳۴) بر این اساس، تهدیدات مداوم استفاده از نیروی نظامی به

عنوان گزینه روی میز در سیاست خارجی امریکا که مثلاً سخنرانی ژوئن ۲۰۰۳ بوش یا ژانویه ۲۰۰۶ رابینز یا دسامبر ۲۰۰۶ مبنی بر لزوم تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای ایران و امکان حمله نظامی محدود از این نوع دیپلماسی اجبارآمیز است. در این راستا، امریکا سعی کرده است به طور متناوب از طریق اعزام ناوهای هواپیمابر به منطقه و برگزاری مانورهای نظامی تاکتیکی با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به نوعی ایران را به پذیرش قطعنامه‌های آژانس و شورای امنیت ملزم کند.^(۳۵)

مقارن با چنین تحولاتی، بزرگ‌نمایی تهدید ایران و میل‌تاریزه کردن شرایط امنیتی خاورمیانه و تقویت روند فروش تسلیحات به کشورهای هم‌پیمان به نوعی اعلام خطر به ایران است که هرچه تلاش ایران در پیشرفت برنامه هسته‌ای بیشتر شود، حضور امریکا در منطقه از یک سو و ارتباطات نظامی امریکا با کشورهای منطقه از سوی دیگر نیز گسترش می‌یابد که به طور فزاینده آرمان اصلی ایران که خروج نیروهای خارجی از خلیج فارس است، بیشتر تضعیف می‌شود. این امر در رهنمودهای *آیزشتات* به دولت بوش به وضوح مشاهده می‌شود که تصریح می‌کند: «به منظور جلوگیری از ماجراجویی ایران در امنیت خلیج فارس، ایالات متحده باید به ارائه یک بسته امنیتی و انتقال سلاح‌های پیشرفته به عنوان بخشی از تلاش‌ها برای اجبار به منظور منصرف شدن از برنامه هسته‌ای به ایران بپردازد».^(۳۶)

ب) گسترش همکاری نظامی با کشورهای اروپایی در قالب ناتو علیه ایران

به موازات افزایش همکاری‌های نظامی امریکا و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، گسترش همکاری سه کشور اتمی عضو ناتو (ایالات متحده، انگلستان و فرانسه) به منظور اعمال فشار بر ایران مورد توجه ایالات متحده قرار گرفت تا تهدید استفاده از ناتو در سرنگونی رژیم کشورهای تهدیدکننده همانند افغانستان، باعث نرمش ایران در پرونده هسته‌ای شوند.^(۳۷)

پ) تهدید حمله مستقیم نظامی

بحث حمله نظامی به ایران به منظور جلوگیری از پیشرفت برنامه هسته‌ای و تسلط ایران بر چرخه سوخت، از سوی مقامات متفکران امریکایی به دو شکل طرح شده

است.

۱. تهدید به حمله محدود نظامی

این سناریو بر پایه تهدید به حمله هوایی به تعداد محدودی از مراکز هسته‌ای و موشکی ایران به منظور کند کردن پیشرفت ایران قرار دارد.^(۳۸) منتقدان این طرح بر آن هستند که هرچند حمله نظامی محدود می‌تواند به کند شدن فعالیت‌های ایران کمک کند، ولی مشکلات و معضلات مهمی در این طرح وجود دارد که شامل امکان وجود مراکز پیشرفته هسته‌ای و نظامی اعلام‌نشده، استقرار این مراکز در مناطق شهری و از همه مهم‌تر امکان گسترش حمله محدود به جنگ گسترده به دلیل امکان واکنش ایران است.^(۳۹) به هر صورت، تهدید استفاده از حمله نظامی محور یکی از اشکال دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران است.

۲. تهدید به حمله گسترده نظامی و تغییر رژیم

تهدید امریکا به دست‌زدن به حمله تمام‌عیار نظامی و تغییر رژیم ایران به دو شیوه بیان شده است:

۲-۱. حمله هوایی بر اساس الگوی افغانستان

طرف‌داران این طرح استدلال می‌کنند که ایران گزینه تعلیق درازمدت یا پیروی از الگوی لیبی را نخواهد پذیرفت و در چنین شرایطی، حتی پذیرش داشتن غنی‌سازی آزمایشگاهی برای ایران به دلیل امکان تسلط علمی این کشور به چرخه غنی‌سازی نیز در درازمدت تهدید علیه امنیت امریکاست و در مجموع باید رژیم ایران تغییر کند.^(۴۰) توماس مک‌اینری مشاور سابق و معاون رئیس ستاد هوایی امریکا بر آن است که تغییر نظام ایران باید بر اساس الگوی افغانستان قرار بگیرد که بر پایه این اصول است:

«عملیات گسترده هوایی به همراه عملیات پنهان حمایت از ناراضیان داخلی، همان‌طور که در افغانستان اجرا^(۴۱) شد، می‌تواند با استفاده از گروه‌های قومی غیرپارس برای سرنگونی رژیم ایران طرح‌ریزی شود».

ابعاد اجبارآمیز دیپلماسی امریکا در تقویت ارتباط با کشور جمهوری آذربایجان

و آموزش نظامی گروه‌های قومی تجزیه‌طلب در کشور مزبور نیز مشهود است. سیمور هرش بیان می‌کند که سیا به آموزش و تجهیز نظامی گروه‌های قومی تجزیه‌طلب ایران به منظور تغییر رژیم یا حداقل تغییر رفتار ایران پرداخته است.^(۴۲)

۲-۲. تهدید به حمله از طریق جبهه عملیاتی خزر

در سال ۲۰۰۴، نیروهای نظامی بریتانیا و آمریکا تمرین نظامی مشترکی انجام دادند که بخشی از طرح TIRANNT (اقدامات در مناطق نزدیک ایران) بود. هدف اصلی این تمرین، کسب آمادگی برای حمله گسترده نظامی از نزدیک‌ترین راه به تهران (شمال ایران) بود. چنین مانورهایی همراه با تأسیس پایگاه‌های امنیتی مشترک و مراکز نظامی موقتی در جمهوری آذربایجان که هدفش ارتقای قابلیت تحرک نیروهای امریکایی در مرز ایران است،^(۴۳) یکی از نمونه‌های بارز دیپلماسی اجباری برای تغییر رفتار هسته‌ای ایران به حساب می‌آید.

ما شاهدیم با اینکه محدودیت‌ها و نظریات زیادی در به‌کارگیری نیروی نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران برای ایالات متحده وجود دارد؛ با این حال، به دلایل متعددی گزینه نظامی همچنان بخش کلیدی استراتژی امریکاست.

مقامات امریکایی به طور مکرر تأکید کرده‌اند که هیچ گزینه‌ای را در رابطه با برخورد با برنامه هسته‌ای ایران نباید حذف کرد. این حرف نشان‌دهنده درک این موضوع است که تهدید نظامی معتبر برای حمایت از بخش‌های دیگر استراتژی امریکا ضروری است؛ به بیان دیگر، به منظور آنکه فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک دولت بوش شانس برای موفقیت داشته باشد، رهبران ایران باید بدانند که ایالات متحده از نیت استراتژیک آنها باخبر است و آماده است در صورتی که دیگر گزینه‌ها به شکست انجامید، از قوه قهریه استفاده کند. بدون چنین بخش قهریه‌ای، رژیم ایران خیلی سریع خواهد فهمید که در صورت عدم اجرای خواسته‌های بین‌المللی عملاً هیچ پیامدی برای آن به وجود نخواهد آمد.^(۴۴) به منظور جلوگیری از راه‌یافتن چنین تفکری در مقامات دولت جمهوری اسلامی ایران، چنین مانورها و تهدیداتی ضروری است.

با توجه به مطالب فوق باید گفت که در دهه سوم انقلاب با توجه به تغییر

هدف دولت امریکا از تغییر رفتار به تغییر رژیم ایران، بیشتر از دو دهه گذشته امریکا از دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران استفاده کرده است.

نتیجه‌گیری

این مقاله در پی واکاوی و بیان شیوه‌های اعمال دیپلماسی اجبارآمیز از سوی امریکا بر ایران بود. برای این هدف، ابتدا به تقسیم‌بندی و بیان نوع تعاملات ایران و امریکا بر اساس یک چهارچوب تعاملی دوجانبه و متأثر از ساختارهای ذهنی و مادی هر دو طرف در سطح کلی پرداخته و سپس نحوه و شکل اعمال دیپلماسی اجباری توسط امریکا در هر دوره در این چهارچوب کلی بیان می‌شود.

از بررسی بالا، یک نتیجه کلی حاصل می‌شود:

الف) شکل و شدت استفاده از دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران متأثر از هدف کلی امریکا و نوع تهدیدی است که امریکا از سوی ایران احساس می‌کند که آن هم بر اساس تعاملات تهدیدزایی و تهدیدزدایی دو کنشگر در یک روند تعاملی اهمیت می‌یابد و نه بررسی رویکردهای یک طرف رابطه؛ برای مثال، در دهه دوم انقلاب که میزان احساس تهدید امریکا از ایران کاهش می‌یابد، هدف امریکا تغییر رفتار ایران است و اشکال محدودی از دیپلماسی اجباری را شاهد هستیم، ولی در دوره بوش که احساس تهدید امریکا از ایران شدت می‌یابد، شکل و نحوه اعمال دیپلماسی اجباری از سوی امریکا نیز تشدید و به دیپلماسی اجبارآمیز تبدیل می‌شود. در این شرایط، امریکا توانست پرونده ایران را به شورای امنیت ببرد و به پشتوانه قطعنامه‌های شورای امنیت از دیپلماسی اجبارآمیز استفاده کند. این تهدیدها به شکل تهدید به‌کارگیری نیروی مسلح (مانند سخنرانی‌های ماه ژوئن ۲۰۰۳ بوش یا ژانویه ۲۰۰۷ رایس مبنی بر امکان حمله نظامی محدود به ایران در صورت عدم اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت در زمینه تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای)، اعلام رسمی روی میز بودن گزینه نظامی، مانور و جابه‌جایی نیروهای مسلح و ناوهای هوایمابر به خلیج فارس، ایجاد فضای روانی قریب‌الوقوع بودن حمله نظامی، حمایت از اقدامات و موضع‌گیری‌های خصمانه رژیم صهیونیستی علیه ایران ظاهر شد.

ب) با بررسی تحولات گذشته، این نکته را می‌توان دریافت که هر زمان دو

طرف برداشت‌های تهدیدآمیز همدیگر را قوام بخشیدند، استفاده از ابزار دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران تشدید یافته است (مثلاً دهه‌های نخست و سوم). در دهه دوم، به دلیل رویکردهای تنش‌زدایانه ایران (دوره هاشمی) و قوام‌بخشی آن با رویکردهای دولت کلینتون، امریکا حتی نتوانست بلوک غرب را هم با خود برای فشار به ایران همراه سازد و به‌ناچار متوسل به اقدامات یک‌جانبه شد. در دوره سوم، به دلیل اینکه نگرش‌های جنگ‌طلبانه بوش و تمایلات ضدسیستمیک دولت احمدی‌نژاد در ایجاد فرهنگ هابزی بین دو کشور به یکدیگر قوام بخشیدند، امریکا موفق به تشکیل ائتلاف و در نتیجه اعلام دیپلماسی اجبارآمیز جهانی در چهارچوب قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران شد. به عنوان یک دلالت سیاست‌گذارانه، تلاش برای عدم قوام‌بخشی گفتمان تهاجمی امریکا از طریق ارائه گفتمان صلح‌طلبانه از سوی ایران و نیز تلاش برای قوام‌بخشی دوجانبه با گفتمان «تغییر»/ «وباما»، می‌تواند در تعدیل برداشت خصومت‌آمیز از همدیگر و در نهایت کاهش استفاده از دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران تأثیرگذار باشد. *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

1. Robert Art; Kenneth Waltz, "The use of force: Military power and international politics", (Oxford: Rowman and Little Field Pub, 2004), p. 2.
2. "Us army war college guide to national security policy and strategy", June 2006, p. 14.
۳. امینیان، بهادر، «کارویژه نیروی مسلح در سیاست خارجی، مورد امریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال پانزده، شماره ۵۸، بهار ۱۳۸۶، صص ۱۶-۱۴.
4. P.K. Ghash, "Revisiting gunboat diplomacy", *Strategic Analysis*, Feb 2001, p 2.
5. James Cable, *Gunboat diplomacy 1919-1979*, (New York: St Martins Press, 1981), p 195.
۶. هادیان، ناصر، «سازهانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۱۵.
۷. فرانکل، جوزف، «نظریه‌های معاصر روابط بین‌الملل»، مترجم: وحید بزرگی، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱)، ص ۱۹.
8. Kheneth Waltz, *Theory of international politics*, (New York: Random House, 1992), p. 15-19.
9. Emanuel Adler, *Communitarian international relation*, (New York: Routledge, 2005), p. 89.
۱۰. حاجی یوسفی، امیرمحمد، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴)، ص ۴۶.
11. Jon.B Alterman, "The Persian Gulf states and the american umbrella", *Middle East Review of International Affairs*, Vol. 4, No. 4, December 2000 , pp. 55-57.
۱۲. سالیانجر، پیر؛ اریک لوران، «پرونده محرمانه جنگ خلیج فارس»، مترجم: احمد موسی‌زاده، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴)، ص ۱۵.
۱۳. اردستانی، حسین، *جنگ ایران و عراق؛ رویارویی استراتژی‌ها*، (تهران: دانشکده فرماندهی و

ستاد، ۱۳۷۸)، ص ۸۹

14. Mclachlan. K. "The Gulf War", *Economist*, 1984, p. 11.
۱۵. اردستانی، حسین، تجزیه و تحلیل استراتژیک نظامی ایران در جنگ تحمیلی، (تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۴)، ج ۳، ص ۱۱۸.
۱۶. اردستانی، پیشین، ص ۸۰.
۱۷. دوئک، کولین «چشم‌انداز تازه در استراتژی کلان امریکا»، مترجم: ناصر اسدی، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۹، بهار ۱۳۸۵، ص ۲۹۶.
۱۸. همان.
19. Herman Schwartz, The theory of hegemonic stability.
۲۰. عسگرخانی، ابومحمد، رژیم‌های بین‌المللی، (تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، ص ۹۰.
۲۱. عسگرخانی، پیشین، ص ۹۰.
۲۲. دوئک، همان.
۲۳. گراس اشتاین، جانیس «تابوها و رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای»، فصلنامه خاورمیانه، سال ۱۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۴، ص ۱۵.
۲۴. امیر اسدیان، امریکا در خلیج فارس، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبرد، ۱۳۸۱)، ص ۶۴.
25. Barry Robin, "The truth about U.S. middle east policy", *Middle East review of international affairs*, Vol. 5, No. 4, December 2001, p. 38.
26. Ibid, p. 39.
27. Robert Lieber, "U.S.-Israeli relations since 1948", *Middle East review of international affairs*, Vol. 2, No. 3, September 1998, p. 11.
28. Anthoni Lake, "Confronting Backlash States", *Foreign affairs*, Vol. 73, No. 2, March/ April 1994, p. 64.
29. David Saltiel; Janson Purcell, "Moring past dual containment", Available at: www.stanleyfoundation.org/reports/efciran01pdf, 1999, p. 14.
30. Martin Indyk, "Symposium on dual containment: U.S. policy toward Iran and Iraq", *Middle East policy*, Vol. 73, No. 1, 1994, p. 6.
31. Rolin Mainuddin; Joseph Archer, "From alliance to collective security: Rethinking the Persian Gulf cooperation council", *Middle East policy*, Vol. 4, No. 3, March 1996, p. 391.
32. Peter Wilson; Geraham, Douglas, *The Saudi Arabia: The coming storm*, (New York:

M.E Sharp, 1994), pp. 56-60.

۳۳. حسینی اسفیدواجانی، سید مهدی، «پیامدهای برنامه‌ی هسته‌ای ایران در روابط ایران و آمریکا»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، آذر و دی ۱۳۸۴، شماره ۲۱۹ و ۲۲۰، ص ۴۰.

34. Keith Payne, "Deterring Iran: The values at stake and acceptable risks, In Patrick Clawson and Michael Eisenstats (ets) Detering the ayatollahs: Complications in applying cold war strategy to Iran", *The Washington institute for the near East Policy*, Policy Focus (72), July 2007, p. 2.

35. Ibid, p. 3.

36. Michael Eisenstadt, "Deterring a nuclear Iran: Problem with Iranian risk taking and behavior, In Patrick Clawson and Michael Eisenstats (ets) Detering the ayatollahs: Complications in applying cold war strategy to Iran", *The Washington institute for the near East Policy*, Policy Focus (72), July 2007, p. 7.

37. Bruno Tertrais, "Deterring a nuclear Iran: What role for Europe? In Patrick Clawson and Michael Eisenstats (ets) Detering the ayatollahs: Complications in applying cold war strategy to Iran", *The Washington institute for the near East Policy*, Policy Focus (72), July 2007, p. 18.

۳۸. اکبری، حسین، *استراتژی آمریکا در خاورمیانه: بررسی سناریوهای حمله احتمالی علیه ایران*، (تهران: شمیم طوبی، ۱۳۸۷)، ص ۱۸۸.

39. Michael McFaul; Abbas Milani; Larry Diamond, "A Win-Win U.S. Strategy for Dealing with Iran", *The Washington Quarterly*, 2007, p. 125.

40. Ibid, pp. 126-128.

41. Thomas Mc Inerny, "Neocons Want To Use Afghan Model In Iran", Available at: www.weeklystandard.com/content/public/articles/000/000/012/10/dorx.asp, 2005.

42. Seymour Hersh, "The Next Act", *The New Yorker*, November 27, 2006.

43. Dan Plesch and Martin Butcher, "Considering a war with Iran", Available at: www.atlantic-community.org/index/items/view/Dr_Dan_Plesch_and_Martin_Butcher_On_US_Military_Preparations_to_Bomb_Iran, 2007, p. 46.

۴۴. عسگریان، حسین، *رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران*، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۶)، ص ۱۳۹.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی